

بیان محل بحث

همان طور که گفته شد در بحث ملکیت عمل، آن چه مورد بحث است این است که آیا عمل حر قبل از وقوع معامله بر آن، مورد ملکیت اعتباری است، یا این که فقط سلطنت بر آن وجود دارد بدون این که مملوک اعتباری باشد.

آن چه از کلمات محشین مکاسب و دیگران استفاده می شود، این است که گفته اند ملکیت اعتباری نسبت به عمل حر قبل از وقوع معاوضه وجود ندارد و ملکیت اعتباریه‌ای که در اعیان ثابت است، در مورد عمل حر محقق نیست.

در ذیل کلام مرحوم شیخ در مکاسب که فرموده عمل حر مال نیست، بسیاری از محشین مثل مرحوم آخوند، سید یزدی و محقق اصفهانی در مقام اشکال به مرحوم شیخ فرموده اند که عمل حر قبل از وقوع معاوضه مال هست و در مالیت آن نباید اشکال کرد، و آن چه در مورد عمل حر منتفی است ملکیت است نه مالیت. مرحوم آخوند فرموده است ملاک مالیت این است که ممّا یرغب فیه و ینذل بازائه مال باشد و این خصوصیت در مورد عمل حر بالوجدان وجود دارد.

اما این که دلیل انکار ملکیت چیست، در نوع کلمات به طور واضح برای این مدعی استدلال آورده نشده است. بله برخی وجوهی که برای نفی مالیت داشتن عمل ذکر شده، در مورد نفی ملکیت هم قابل جریان است.

وجوه نفی مالیت داشتن عمل

به دو وجه استناد شده است برای اثبات این که عمل حر قبل از معامله مالیت ندارد، که البته هر دو وجه مورد اشکال واقع شده است:

وجه اول

وجه اول برای نفی مالیت این است که مالیت یک امر وجودی و صفت وجودی است ولو به لحاظ منشا انتزاعش، و عمل حر قبل از مورد معامله واقع شدن، وجودی ندارد پس معنی ندارد مالیت که امری وجودی است، نسبت به شیء معدوم اعتبار شود.

وجه دوم

وجه دوم این است که اگر در عمل حر قائل به وجود مالیت شویم پس حر دارای اموال است؛ چون قدرت بر ایجاد اموال دارد و لازمه این مطلب این است که حر ذومال حساب شود و احکامی که برای ذومال مترتب است بر او بار شود، مثل استطاعت در حج و تعلق خمس، در حالی که نمی توان ملتزم به ترتب این احکام شد. پس وجود مالیت مستلزم ترتب این احکام است و از آن جایی که این احکام قابل ترتب نیست، کشف از عدم وجود مالیت می کنیم.

اشکال محقق اصفهانی به وجوه مذکور

محقق اصفهانی به هر دو وجه اشکال کرده است:

اشکال حلی وجه اول این است که مالیت امری اعتباری است و تابع اعتبار معتبر است، نه این که شیء خارجی باشد تا بگوییم عمل حر قبل از تحقق خارجی، قابلیت اعتبار مالیت ندارد. ملاک مالیت این است که عقلاء نسبت به شیء رغبت داشته باشند و این ملاک در عمل حر قبل از معامله وجود دارد، هر چند هنوز موجود نشده اما به اعتبار این که قابلیت وجود دارد عقلاء به آن رغبت دارند.

اشکال نقضی ایشان هم این است که اگر می گوئید عمل حر معدوم است و از این جهت قابل اتصاف به مالیت نیست، پس بعد از وقوع معامله و اجاره هم نباید مالیت آن را قبول داشته باشید؛ چون بعد از وقوع معامله باز هم معدوم است. لذا

حل مطلب این است که مجرد عدم وجود خارجی شیء، مانع از اعتبار مالیت نیست، و مالیت یک امر اعتباری است که در جایی که شیء مورد رغبت عقلانی باشد و قابلیت وجود داشته باشد، قابل اعتبار است.

وجه اول از وجوه نفی مالیت داشتن عمل، اختصاص به مالیت دارد؛ چون در مالیت این بحث است که آیا مالیت حیثیت خارجی است یا امر اعتباری است، اما در مورد ملکیت مسلم است که ملکیت امری اعتباری است، لذا این وجه در ملکیت نمی آید مگر این که اعتباری بودن ملکیت را هم مسلم ندانیم.

اشکال محقق اصفهانی به وجه دوم این است که عمل حر قبل از معاوضه مال است و لازمه مال بودن آن، این نیست که احکام مذکوره هم مترتب شود؛ چون موضوع احکامی مثل وجوب حج یا وجوب خمس، جایی است که شخص ذومال باشد یعنی مال مضاف باشد به شخص به اضافه ملکیت، و آن چه در مورد عمل حر قبول می کنیم، اصل مالیت داشتن است اما این مال به اضافه اعتباری ملکیت، مضاف به شخص نیست، پس هم ملتزم به مالیت داشتن عمل می شویم و هم احکام مذکوره را مترتب نمی کنیم.

وجه اول نفی ملکیت اعتباری اعمال

وجه دوم نفی مالیت داشتن عمل، در مورد نفی ملکیت هم تطبیق می شود. با این توضیح معلوم شد که این وجه برای نفی ملکیت در عمل حر هم می آید، یعنی گفته می شود که اگر عمل حر مملوک به اضافه اعتباری ملکیت باشد، لازمه اش این است که احکام مترتب بر ملک اعتباری (مثل وجوب حج و وجوب خمس) بار شود، چون هم مال است، و هم قبول کردید که موضوع احکام مذکوره این است که اضافه ملکیت وجود داشته باشد.

پس وجه اول نفی ملکیت وجه دومی است که برای نفی مالیت بیان شده است.

مناقشه در وجه اول نفی ملکیت

به نظر می رسد این وجه برای نفی ملکیت تمام نیست، همان طور که قبلا هم مطرح شد. می توانیم ملتزم شویم که عمل حر قبل از معاوضه، هم مال است و هم ملک، و در عین حال احکام خاصه مترتب نمی شود؛ چون در موضوع این احکام خصوصیتی اخذ شده که در محل بحث وجود ندارد. با توجه به ادله می گوییم شخص برای این که مستطیع حساب شود، باید مال متمیز خارجی داشته باشد که در اختیار او باشد (حتی اگر مالک آن نباشد و فقط تمکن از تصرف داشته باشد). مستطیع «من یجد ما یحجّ به» است و ما یحجّ به، یعنی اعیان و اموال خارجی که وجودفعلی دارند-نه اینکه وجودفعلی نداشته باشند و قابلیت وجودراداشته باشند-، بنابراین از آن جایی که این خصوصیت فقط در مورد اعیان خارجی وجود دارد نه مطلق املاک، پس از عدم ترتب حکم وجوب حج یا وجوب خمس، نمی توان کشف از عدم ملکیت کرد. در باب خمس هم آن چه موضوع وجوب است، فائده است نه مطلق ملک. لذا در جایی که کسی اجیر برای خواندن نماز استیجاری شده و اجرت را گرفته، بر او خمس لازم نیست؛ چون این مال ولو مملوک اوست اما تا عمل را انجام ندهد عنوان فائده بر این مال صادق نیست. همچنین اگر شخص مالی را قرض بگیرد، ملکیت بالاقتراض حاصل می شود اما خمس آن لازم نیست؛ چون تا زمانی که اقساط را اداء نکرده است، فائده حساب نمی شود. پس از عدم ترتب این احکام نمی توان کشف از عدم ملکیت کرد، چون موضوع این احکام ملکیت خاصه است نه مطلق ملکیت.

لذا وجه اول برای نفی ملکیت اعمال تمام نیست.

وجه دوم نفی ملکیت اعتباری اعمال

مرحوم میلانی فرموده است نسبت به عمل حر، مالیت را قبول میکنیم اما ملکیت را نفی می کنیم؛ چون عمل حر مملوک حر است به ملکیت تکوینیه، و در جایی که ملکیت تکوینیه وجود دارد اعتبار ملکیت لغو خواهد بود.

در کلام آقای صدر هم این مطلب مسلم گرفته شده و ایشان از این راه وارد شده است که عمل حر مملوک به ملکیت حقیقیه است، ولذا دیگر مملوک به ملکیت اعتباری نیست. اما دلیلی برای این مدعی بیان نکرده اند و فقط فرموده اند آن چه می توانیم در عمل حر ملتزم شویم، ملکیت حقیقیه است نه ملکیت اعتباریه.

مناقشه در وجه دوم

همان طور که قبلا گذشت، مجرد وجود ملکیت حقیقیه در موردی، کافی برای نفی ملکیت اعتباری نیست؛ چون تحقق امور اعتباریه تابع اعتبار معتبر است، و فقط یک شرط دارد و آن این است که اعتبار لغو نباشد و اثری بر آن مترتب باشد. اگر وجود ملکیت حقیقیه کافی برای ترتب اثر باشد، اعتبار ملکیت لغو خواهد بود، والا اگر وجود ملکیت حقیقیه کافی برای ترتب آثار متوقع نباشد، اعتبار ملکیت برای ترتب آن اثر لغو نخواهد بود. بنابراین باید ببینیم آیا وجود ملکیت حقیقیه در مورد عمل حر قبل از معاوضه، کافی برای ترتب همه آثار است یا نه.

جلسه ۴۳

وجه اول

گفتیم وجه اول برای نفی ملکیت در مورد عمل، وجه دوم برای نفی مالیت آن است. حاصل وجه این بود که از عدم ترتب احکامی مثل وجوب حج و وجوب خمس کشف از عدم مالیت و عدم ملکیت می کنیم. محقق اصفهانی در رد این استدلال برای نفی مالیت داشتن عمل، فرمود ترتب احکام وجوب حج یا خمس،

متوقف بر این است که مال مضاف به شخص وجود داشته باشد، در حالی که در مورد عمل حر، مال مضاف به شخص وجود ندارد، نه این که عدم ترتب احکام، کاشف از عدم وجود مالیت باشد.

عین این مناقشه، به استدلال برای نفی ملکیت عمل وارد می شود؛ چون همان طور که گفتیم عدم ترتب این احکام دال بر عدم وجود ملکیت در مورد عمل نیست، بلکه از این باب است که موضوع احکامی مثل وجوب حج و وجوب خمس، ملک خاص است نه مطلق ملک.

وجه دوم

وجه دوم این بود که با وجود ملکیت حقیقی در مورد عمل، وجهی برای تعلق ملکیت اعتباری به آن وجود ندارد. در بحث خمس مرحوم امام فرمود که معنی ندارد ملکیت اعتباری خداوند نسبت به خمس تعلق بگیرد؛ چون ملکیت حقیقیه خداوند نسبت به همه اموال از جمله خمس تحقق دارد.

از این وجه جواب دادیم که وجود ملکیت حقیقیه، کافی برای ترتب آثار عقلائی ملکیت نیست و آن چه موضوع ترتب آثار عقلائی است، ملکیت اعتباریه است. در محل بحث هم اگر آثاری که عقلاً مترتب بر ملکیت است، موضوع این آثار اعم باشد از ملکیت اعتباری و حقیقی، دیگر نیازی به اعتبار ملکیت نیست، اما اگر موضوع آن آثار، خصوص ملکیت اعتباریه باشد، اعتبار ملکیت به غرض ترتب این آثار لغو نخواهد بود.

این که آیا ملکیت حقیقیه، کافی برای ترتب آثار عقلائی ملکیت است یا کافی نیست، مطلبی است که در ادامه بحث به آن خواهیم پرداخت.

بنابراین وجه دوم برای نفی ملکیت اعتباری در مورد عمل، وجه تمامی نیست.

کلام آقای صدر

گفتیم در کلام ایشان مفروغ عنه گرفته شده است که انسان نسبت به اعمال خود ملکیت اعتباریه ندارد، و فرموده آن چه ثابت است در مورد اعمال، ملکیت حقیقیه است. ملکیت حقیقیه در مورد عمل به این معنی است که شخص قدرت و سلطنت تکوینی بر عمل خود دارد به نحوی که «ان شاء فعل و ان شاء ترک». به دنبال این ملکیت و سلطنت تکوینی، ملکیت دیگری در طول آن مترتب می شود که از آن تعبیر می کند به «ملکیت خلقیه» که مدرک عقل عملی است، به این معنی که عقل می گوید از آن جایی که انسان قدرت و سلطنت تکوینی نسبت به عمل خود دارد، طبعا اولی به تصرف در آن نسبت به دیگران است و به حکم عقل عملی جایز است فعل را انجام دهد یا ترک کند.

ملکیت خلقیه یعنی آن چه در مرحله بایدها و نبایدها، عقل عملی حکم می کند و نسبت به هر انسانی جواز تصرف را مربوط به خود شخص می داند. این نه ملکیت حقیقی تکوینی است و نه ملکیت اعتباری است که در اعیان خارجی وجود دارد، بلکه یک حالت متوسط بین این دو است، و در مرحله عقل عملی بدون این که جعل و قانونی در کار باشد عقل عملی حکم به چنین مطلبی می کند.

آن چه در مورد اعمال انسان قابل التزام است، این است که در طول ملکیت تکوینی عمل، یک جواز و اولویت نسبت به تصرف دارد و این اولویت، گاهی از حیث حکم تکلیفی است و گاهی از حیث حکم وضعی:

در مورد قسم اول (اولویت من حیث الفعل و الترتیب)، همان حکم عقل عملی کافی است و نیاز به جعل ندارد. اما در قسم دوم که حیث وضعی است و این که اگر انجام داد اثر بار می شود و نافذ است یا نه، نیاز به جعل دارد. اما جعلی که مورد نیاز است مجرد جعل من حیث الصغری است.

توضیح مطلب این که ابتدا باید یک صغرای محقق شود که «شخص حق ایجار دارد»، یعنی قانون ایجار جعل شود. وقتی قانون ایجار جعل شد به مقتضای حکم عقل عملی، اگر شخص تصرف وضعی امضاء شده و مشروع را انجام دهد آثار بار می شود. آن چه نیاز داریم جعل صغری است، و بعد از جعل صغری، کبرایی که حکم می کرد انسان نسبت به عمل خود اولویت دارد، این کبری خود به خود منطبق می شود، لذا جعلی که نیاز داریم جعل به طور کلی است ولی نسبت به صدور فعل از شخص به طور خاص، نیاز به جعل نداریم.

پس آن چه در عمل انسان می توانیم ملتزم شویم، ملکیت تکوینی است که به دنبال دارد اولویت تصرف و همان ملکیت خلقیه را در مرحله عقل عملی. این اولویت به لحاظ حکم تکلیفی نیاز به جعل ندارد، و به لحاظ وضعی نیاز به جعل دارد، اما فقط نیاز به جعل صغری دارد و بعد از جعل صغری، کبری خود به خود منطبق می شود. سپس ایشان توضیح داده است: این که انسان در مرحله عقل عملی اولویت نسبت به تصرف دارد و دیگران حق تصرف ندارند، اولویت برای عامل نسبت به سائر الناس را قائل هستیم، نه این که نسبت به خداوند هم اولویت داشته باشد. ثانیاً نسبت به سائر الناس هم، اولویت شخص، حیثی است و مادامی است که به بقیه احکام عقل عملی خللی وارد نشود. مثلاً فعل تکلم مملوک تکوینی شخص و در اختیار اوست و اولویت تکوینی نسبت به آن دارد، اما معنایش این نیست که به هر نحوی می تواند تکلم کند ولو تکلم او مصداق کذب باشد که به حکم عقل عملی کذب ممنوع است. پس اولویت انسان نسبت به عمل خود، اولاً نسبت به غیر خداوند است و ثانیاً در چارچوب سایر احکام عقل عملی است.

حق مولویت خداوند اقتضاء می کند که در مورد افعال عبید هم این اولویت رعایت شود. یکی از مظاهر این حق اولویت، این است که عبد باید مطیع خداوند باشد و آن چه خارج از دایره اطاعت است را نمی تواند انجام دهد.

یکی از مظاهر این حق مولویت هم این است که مولای حقیقی می تواند اعمال شخص را از او قهرا اخذ کند، به این معنی که به دیگری اجازه دهد که عمل شخص را استیفاء کند بالقهر. این حق خداوند و مقتضای حق مولویت است و دیگران نمی توانستند شخص را بر چنین عملی مجبور کنند.

همچنین یکی از مظاهر حق مولویت خداوند نسبت به انسان که اولویت شخص را مقید می کند، این است که خداوند به حسب قانون عام، تصرف وضعی در اعمال شخص کند و حکم کند که عمل شخص برای دیگری واقع شود. این هم از مظاهر و مقتضیات حق مولویت خداوند است.

یکی دیگر از مظاهر حق مولویت، این است که انسانی که حق تصرف در اعمال خود داشت، در مرحله انجام عمل برای او قیّم معین کند، یعنی تصرفات او را فی حد نفسه نافذ نداند، و فقط تصرف قیّم او را نافذ بداند.

آن چه می توان در مورد اعمال ملتزم شد، وجود ملکیت حقیقیه است و ملکیت خلقیه مقید به این قیود، اما این که ملکیت اعتباریه نظیر ملکیت اموال وجود داشته باشد، قابل تصدیق نیست.

در فقه العقود بعد از بیان این مدعیات از مرحوم آقای صدر، این بحث را مطرح کرده است که آیا ملکیتی که مرحوم آقای صدر عنوان کرده (اولویت در مرحله عقل عملی) کافی است برای ترتب احکام ملک، یا کافی نیست؟ فرموده اگر احکام مترتب بر ملکیت اعتباری را ملاحظه کنیم، می بینیم بعضی از این احکام بر ملکیت خلقیه مترتب می شود، نه همه احکام. به این ترتیب که احکام شرعیّه تعبیه مثل وجوب خمس یا وجوب حج بر مستطیع احکامی است که بر ملکیت اعتباریه مترتب می شود و در موارد ملکیت خلقیه مترتب نمی شود، یعنی موضوع این احکام خصوص ملکیت اعتباریه است و ملکیت حقیقیه یا ملکیت خلقیه کافی برای

ترتیب این احکام شرعیه نیست. اما احکام عقلائییه ای که بر ملکیت مترتب است مختلف‌اند.

برخی از این احکام موضوعشان اعم است از ملکیت اعتباریه و ملکیت خلقیه، مثل جواز تصرف وضعی در عمل. این که شخص بتواند در عمل خود تصرف کند به این نحو که عمل خود را با عقد اجاره تملیک به غیر کند، تصرف وضعی در عمل است که موضوعش خصوص ملکیت اعتباری نیست، بلکه همین که شخص تسلط نسبت به عمل خود داشته باشد کافی است برای ترتیب اثر جواز ایجار؛ لذا بعد از ایجار ملکیت اعتباریه حاصل می‌شود اما قبل از ایجار، این تصرف وضعی (اجاره دادن عمل) از آن جایی که موضوعش اعم از ملکیت اعتباریه و ملکیت خلقیه است، این اثر بار می‌شود. اما برخی از احکام عقلائییه مثل ضمان عند الاتلاف، بر ملکیت خلقیه بار نمی‌شود. مثلاً اگر شخصی حر کسوب را حبس کند اتلاف عمل محقق شده، اما موضوع ضمان، تلف ملک اعتباری است و از آن جایی که موضوع ضمان در فرض اتلاف، ملکیت اعتباری است، در موارد حبس حر کسوب نمی‌توانیم حکم به ضمان کنیم. بلکه اگر شخص خود را اجیر کند، از آن جایی که عقد اجاره ملک اعتباری نسبت به عمل محقق است، اتلاف ملک اعتباری محقق شده و موجب ضمان برای مستاجر می‌شود.

پس در احکامی که مترتب بر ملک اعتباری است باید تفصیل دهیم در احکام شرعیه، با استظهار می‌توان به این رسید که موضوع آن‌ها خصوص ملک اعتباری است اما احکام عقلائییه مختلف هستند.

پس چنین نیست که تمام احکام ملکیت اعتباری، بر اعمال مترتب باشد. آن چه باید بحث کنیم، بررسی این فرمایشات است که این ملکیت خلقیه که ایشان تصویر کرده آیا احتیاج به جعل دارد یا نه، و اگر احتیاج به جعل دارد جعل مورد احتیاج جعل واحد برای عنوان عام باقطع نظرازشمول آن نسبت به مصادیق است یا

جعل حکم روی عنوان عام ازاین حیث که منطبق برمصادیق است وطبعاً موجب انحلال جعل وتعدد آن میشود، و این که آن چه موضوع احکام مختلف است، اعم است از ملکیت اعتباریه و خلقیه، یا خصوص ملکیت اعتباریه است.